

خاتمه:

یک) مرحوم خویی درباره کلماتی که در مدح قاضی گفته شود می نویسد:

«وأما ما يرجع الى الاقوال كمدح القاضي والثناء عليه فلا يعد رشوة فضلا عن كونه محرما

لذلك، نعم لو كان ذلك اعانة على الظلم كان حراما من هذه الجهة»^۱

دو) مرحوم صاحب جواهر درباره صورتی که تحصیل حق منحصرأً وابسته به مالی است که به حاکم یا قاضی داده شود، می نویسد:

«لو توقف تحصیل الحق على بذله لقضاة حكام الجور جاز للراشي، وحرم على المرتشي كما صرح به غير واحد، بل لا أجد فيه خلافا، لقصور أدلة الحرمة عن تناول الفرض الذي تدل عليه أصول الشرع وقواعده المستفادة من الكتاب والسنة والإجماع والعقل ضرورة أن للإنسان التوصل إلى حقه بذلك ونحوه مما هو محرم عليه في الاختيار، بل ذلك كالإكراه على الرشاء الذي لا بأس به على الراشي معه عقلا ونقلا»^۲

ما می گوئیم:

۱. همین مطلب مورد اشاره مرحوم خویی هم واقع شده است:

«الظاهر من الاخبار المتقدمة ان منزلة الرشوة منزلة الرباء، فكما ان الرباء حرام على كل من المعطى والاخذ والساعى بينهما، فكذلك الرشوة فانها محرمة على الراشي والمرتشي والرائش، اي الساعى بينهما، يستزيد لهذا ويستنقص لذك. نعم لا بأس باعطائها إذا كان الراشي محقا في دعواه ولا يمكن له الوصول الى حقه الا بالرشوة، كما استحسنه في المستند لمعارضة الاطلاقات تحريمها مع ادلة نفي الضرر، فيرجع الى الاصل لو لم يرجح الثاني، بل يتعين ترجيحه لحكومة ادلة نفي الضرر على ادلة الاحكام بعناوينها الاولية»^۳

۲. ظاهر عبارت جواهر با توجه به تعبیر «مما هو محرّم في الاختيار» آن است که جواز پرداخت چنین رشوه‌ای تنها ناشی از ضرورت است و لذا همانند هر نوع اکراه دیگری، به سبب ضرورت جایز می شود و به عبارت دیگر جواز این حکم از زمره احکام ثانوی است

۳. اما ظاهر استدلال مرحوم خویی و استناد به سخن مرحوم نراقی آن است که گویا به حکم اولی ایشان قائل به جواز هستند و یا به سبب جریان اصل برائت و یا حکومت ادله نفي ضرر، از ابتدا ادله حرمت را نسبت به صورت «انحصار تحصیل حق»، تخصیص می زنند

۱. مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۴۳۰

۲. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۱۴۵

۳. مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۴۳۰





۴. فارغ بین دو مبنا، آن است که طبق بیان اول، در فرض انحصار، ملاک حرمت رشوه باقی است و تنها به سبب تراحم، فعلیت حرمت در این صورت خاص به سر حدّ تنجّز نمی‌رسد ولی مطابق بیان دوم، حکم اصلاً در صورت مذکور (انحصار تحصیل حق) جعل نشده است و فعلیت نیافته است.

۵. با توجه به اطلاق ادله تحریم، می‌توان به بیان مرحوم صاحب جواهر قائل شد.

بحث: بیع قرآن (مصحف)

مصحف به ضم میم و به کسر آن، از کلمات بنی تمیم بوده است و به معنای مجموعه‌ای از صفحات کاغذ است که روی آنها چیزی نوشته شده بین دو جلد قرار داده شده و به هم ضمیمه شده باشد. اما در اصطلاح «مصحف» به معنای کاغذهایی است که روی آن کلام الله ثبت و درج است و بین «دفتین» (دوکناره، جلد) قرار گرفته است.^۱

البته مصحف به هر ورقه‌ای که حاوی قرآن باشد (حتی اگر جزء قرآن باشد) صدق می‌کند.

در کلمات فقهای بزرگوار بحثی مطرح شده است که با عنوان «حرمت بیع مصحف» شناخته می‌شود. مرحوم شیخ انصاری در این باره می‌نویسد:

«صرّح جماعة كما عن النهاية و السرائر و التذكرة و الدروس و جامع المقاصد بحرمة بیع المصحف.

و المراد به كما صرّح به فی الدروس خطه. و ظاهر المحکی عن نهاية الاحکام اشتهاها بین الصحابة، حيث تمسک علی الحرمة بمنع الصحابة»^۲

۱. ن ک: موسوعة الفقهية، ج ۳۸، ص ۵

۲. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۵۵